

آتیلا یا بلای آسمانی

تعمیهید دوست بیر یا آقای وحید دنیا . یادگار استاد فقید مرحوم وحید
مرا برنکارش مقالاتی تاریخی و ترجمه مطالبی مهم از مجلات فرنگی امر
فرموده است . افسوس که محظوری چند در پیش است که دست مرا بر پشت
بسته است :

نخست اینکه علم من اکتسابی است نه لدنی و آنچه مینویسم نتیجه
مطالعه و تحقیق و تتبع است در کتب و آثار دانشمندان بزرگ دنیا از هر زمانی
و بهر زبانی که خلاصه آنها را در اوراقی بنام مؤلف و اثرش یادداشت میکنم .
در مقالات خودم رسم من اینست که در متن با اشاره ای بمنبع نام مؤلف را با
مختصری از نکارش او می آورم ولی از حاشیه نگاری که اهل قلم در ایران بتقلید
دیلماجیه معمول داشته اند اجتراز میکنم . بظن من این شیوه مرسوم نیست
مگر در مجلاتی متخصص که خوانندگان آنها منحصر به اهل فن باشند و سهولت
میتوانند دسترس به آن مأخذها داشته باشند . معلم بیچاره سمنانی و سیرجانی
و ساوجبلاغی که مرادش از خواندن یکی دو مجله علمی و ادبی ایرانی از دیاد
معلومات است . چگونه میتواند شماره فلان مجله قرن هفدهم میلادی را که در
انگلستان یا ایتالیا یا چکوسلواکیا یا لهستان منتشر شده است بدست بیاورد
و بخواند و بداند؟ این حاشیه نگاری جزء مجهولاتست نه معلومات! ولی غالباً
نگارنده شخصاً بدان مدارک مراجعه نکرده است و حاشیه را عیناً از مقاله ای
که ترجمه میکند در زیر صفحه می آورد و حتی مکرر ملاحظه شده است که
کلماتی را از قبیل (confert) و (Ibidem) و (Ibid) تصور میکنند که
نام نگارنده ایست و حال آنکه اینها لغاتی لطینی هستند که فرنگیان عادت با استعمال
آنها دارند اولی بمعنی (مقایسه) و دومی بمعنی (در همان جا) است و سومی مخفف
دومی است . جهانی از این قبیل کسانی هستند که بمقاله های من خرد میگیرند
چرا؟ زیرا که من مانند ایشان نکارشهای خود را با حواشی ظلم مانند
نمی آرایم! این کار جز تقلید نفهمیده نیست و من که خود را برتر از این عوالم
میدانم باینگونه تقلیدها هرگز تن در نخواهم داد .

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دوصد لعنت بر این تقلیدباد!

عجب اینجاست که تا کنون بیش از دویست نامه از خوانندگان این مجلات به نگارنده رسیده است که همه از طرز نوشتن من تعجبید میکنند و مقاله های حاشیه نگاران را نامفهوم و خسته کننده می پندارند! مع هذا من دلسرد شدم و از انتشار تحقیقهای تاریخی خود صرف نظر کردم مخصوصاً اینکه دوستی پنجاه هزار ورقه یادداشت مرا به امانت گرفت و دیگر باز پس نداد و در گوشه و کنار مفاد آنها را بنام خود بقالب زد و با فقدان سواد کافی او در فارسی و عربی برخی از دوستان ارجمند من او را شریک کارهای من پنداشتند . چندی بعد بر ما ثابت شد که تقلب را در سرشت خود دارد چنانکه در نتیجه خیانت از کتابخانه ملی پاریس که در آن مستخدم بود رانده شد و اکنون خود را بدون سند و مدرک «استاد دانشگاه پاریس» قلمداد میکند و حال آنکه عنوان غلط بر خود بستن در فرانکستان جرمی است بزرگ و درخور تعقیب قانونی . ولی مردانادان از این نیز بیخبر است .

محظور دوم اینست که ترجمه اثر مؤلفی بی استجازه و پرداخت حق تألیف بر طبق مقررات بین المللی ممنوع است . اگر چه مرحوم محمدعلی ذکاء الملک فروغی در سایه اقدامهای خود ایران را از این وظیفه معاف گردانیده است ولی من که نگارنده این ستورم و ساکن پاریس . ناچار برای حفظ حقوق خود آثار مرا در انجمن مؤلفان پاریس به ثبت رسانیده ام تا دوست خائن مذکور دیگر نتواند کارهای مرا بنام خود منتشر نماید و وزارتخانه فرهنگ فرانسه را نیز مستحضر کرده ام . علیهذا اگر بترجمه عین مقالات دیگران اقدام بکنم امکان ایجاد شکالاتی هست ولی برای رضای خاطر دوست بزرگوارم طرقی مشروع وجود دارد که یکی از آنها تلخیص و تفسیر و اقتباس است یا تحشیه و انتقاد . آنچه راجع به تحشیه است نگارندگانرا دعوت می کنم که راه مرا در پیش بگیرند !

علی اصغر حریری

آتیلا معروف به بلای خداوند - در حدود هشتصد سال پیش از آنکه چنگیزخان بنای تاخت و تاز را به ایران بگذارد ، مردی به نام آتیلا ، اصلاً از نژاد تاتار و سردار اقوام معروف به قبائل «هون» به جهانگیری برخاست و بمغارب زمین تاخت . مورخ فرانسوی آقای ژورژ - رو (Georges - Roux) در همین ایام اخیر تحقیقاتی دقیق درباره این جهانگیر نموده است که ما در اینجا رئوس مطالب او را بتدریج با مقایسه آراء مورخان دیگر و نظر خود ذکر خواهیم کرد . در مقدمه این گفتار اشاره ای اجمالی به اوضاع سیاسی و جغرافیائی اروپا در طی قرون معروف به «قرون وسطی» لازم بود ولی برای احترام از

طول کلام از بیان آن خودداری میکنیم و خوانندگان را بتالیفات متعدد که در این زمینه موجود است حواله میدهیم .



آتیلا - گراور قرن هفدهم میلادی
محفوظ در کتابخانه ملی پاریس

ژورژ - روچین مینویسد :

گویند آتیلا - یعنی بلای خداوند - بدنبال خود جز کشتار و خرابی و انهدام اثری بر جای نمیکذاشت و میگفت: «از جایی که اسب من بگذرد دیگر گیاهی نروید!» عجب است که همین عبارت بچنگیز خان نیز نسبت داده شده است!

در اواسط قرن پنجم پس از میلاد مسیح آتیلا بر سر قبائل هولناک و همج «هون» (Huns) به سرزمین گول (Gaule) حمله کرد و آنرا بتصرف خود در آورد . اقتضای قدر بر این بود که پیشرفت او بطرزی محیرالمقول در برابر پاریس یا بعبارتی درست تر در برابر لوتس (Lutece) که نام آنروزی پاریس بود متوقف شد و آن از تأثیر دعا و تموین شباندهختی حقیر بسود از اهل نانتر (Nanterre) که از نواحی اطراف پاریس

است. این دختر چوپان که در حکم نمونه و پیش در آمد دوسر مشق ژان دارک (Jeanne d'arc) معروف است نخستین زن است از سلسله دختران ملی که آنان را «منجی وطن» میخوانند.

بنا بر نگارش دایرة المعارف لاروس ، بر اثر این پیش آمد . آتیلا در نبرد بزرگ معروف به « نبرد دشتهای کاتالونیک» (Champs catalauiques) در نزدیکی شهر شالون (Chalons) مرکز ایالت مارن (Marne) از آتیسوس (Aétius) کنسول رومی شکستی فاحش خورد و این تلافی نهائی بود که عمران غرب را از مصیبتی تمیر ناپذیر رهایی بخشید .

اینست آنچه تا کنون بنا بر سنت در این باب نوشته شده است . ولی حقیقت امر اندکی با آن اختلاف دارد . نخست باید دید که آیا برآستی دنیای مغرب بادیوانی همج و هولناک سروکار داشته است؟ شك نیست که «هونان» جنگیانی بودند بی باک با هیچیت هر گونه مقاومتی را درهم می شکستند! با وجود این گوئیم که قبایل هون آنچنانکه می گویند وحشی و درنده نبودند .

پی. یروسو (Pierre Rousseau) در کتاب تاریخ فنون (Histoire des Techniques) مینویسد :

«هونان کلیه بکر دارسیلی بنیان کن مجسم شده اند که بر ملل متمدن هجوم می آورند و تنها مقصودی که دارند ، کشتار است و غارت و ویرانی . این داوری درخور بررسی است . چه این جماعت معروف بتوحش با این همه تناقض شان بتمدن اروپای لطینی ، خود دارای عمرانی بودند که از آن غریبان کمتر نبود . الا اینکه خطمشی آن با تمدن و عمران غربی اختلاف داشت . ایشان در سرزمین ما . تنها ویرانی نبود که برجای میگذاشتند ، بلکه آثاری نیز از ایشان باقی می ماند که از آنها ندیده نباید گذشت»

پی برور سو زین و تجهیزات و نعل اسب را ذکر میکنند و میگویند که در سایه تعلیمات ایشان وسایل نقلیه ناچیز اروپائیان ترقیاتی شایان کرده است که سرانجام منجر به رفاه کلی گردیده است .

دانیال روپس (Daniel Rops) مورخ بزرگ کاتولیک در کتاب خود موسوم به «تاریخ کلیسا در دوران بدویت» (Histoire de L'église des Temps Barbares) گزارش یک نفر یونانی معاصر عصر رامی آورد: «این راوی یونانی لشکر گاه هونان را مشاهده کرده است که در آن فرشهای ضخیم و نرم و گرما به های سنگی و آلات خوان زرین و نوشیدنیهای گوارا و خوردنیهای لذیذ مهیا بوده است.»

این مردم آسیائی نه تنها غارتگران افسار گسیخته نبودند . بلکه دولتهائی رسمی و منظم بودند که با ممالک مهم آن عصر ارتباطهای سیاسی مرتب و با قاعده داشتند . دولت رومیة شرقی در دربار ایشان سفیران دائم داشت . یکی از این سفیران موسوم به پریسکوس (Priscos) از دوره اقامت خود در آن دیار گزارش بس شیرین بیادگار گذاشته است.

موریس پرشرون (Maurice percheron) از روی گزارش آن سفیر نقل میکند که وی در پایتخت ایشان از وجود گرما به ها در شکفت مانده بوده است و حال آنکه در آن زمان گرما به از تجملهای باشکوه و نادر بشمار میرفت . و در جای دیگر ذکر میکند که در دربار ایشان رامشگران و خنیاگران و شاعران زبردست حضور داشتند . برتر از همه ایشان سیاستی دارند که غالباً مافوق سیاست دشمنان ایشان است . شکفت آورتر اینست که قدمشان همیشه نماینده آسب و ادبار نیست که مایه شکایت مردمی باشد که مملکتشان بتصرف ایشان در آمده است .

موریس پرشرون مینویسد که ملل مغلوب با وصفی اسرار آمیز هونان رامی پذیرفتند در حقیقت در عین چیرگی و فیروزی ، ایشان مردم را از یوغ حکومت جبار و سختگیر رومی آزاد میساختند و موجب بروز ملیتهای بومی میکردند! و از این روست که غالباً هونان از طرف مردم سختی کشیده مورد استقبالهای شایان میشدند!

آیا آنیلا بنفسمه هیچ بود؟

رسم بشر بر اینست که همیشه کلیه عیبهای جهان را بر دشمن می بندد بی آنکه صفات

او نیز نظری بیندازد . سعدی گوید :

دشمن چه کند که مهربان باشد و دوست؟
ممشوق هر آنچه میکند جمله نکوست!

در ایران ما هنوز پس از هزار و سیصدسال عرب را شیرشتر و سوسمار خوار میخوانند و نادرند کسانی که با عقل و تمیز متوجه احکام و قوانین عدل و انصاف بشوند که بوسیله همین شیرشتر و سوسمار خواران در مملکت ما نفوذ کرده است . با آنکه همه مسلمانیم و از مسلمانانی خود خرسند ، کین تازیان هنوز در دل گروهی بعدیست که حتی بلغات تازی که زبان ما را آراسته و فصیحتر گردانیده است ، بچشم دشمنی مینگریم و حال آنکه تسلط عرب بر ایران از آن حوادث نیست که قدما از قبیل ابومعشر بلخی و دیگران «طوفان» (یعنی برهم زنده تمدن و عمران) مینامیدند . تمدن ایران ساسانی با حمله عرب منهدم نشد سهل است بلکه در دولت بزرگ اسلامی ادامه یافت و منهدم نشد جز با حمله مغول . پس از آن عمرانی نوین ریشه گرفت که تمدن امروزی ما دنباله آنست و اگر در آغاز این حمله مغول کشتارها و خرابیهای بیحد و حصر بوقوع پیوسته است آنها هم ملتزم هر انقلابی است و حتی تشبیهات و تحقیقات ما بر مامدلال کرده است که در بیان این مظالم مغول و تاتار نیز اغراق بی تأثیر نبوده است .

آتیلا نیز آن موجود وحشی و نتراشیده و بیرحم نیست که بتواند اصرار در انتظار مردم مجسم میکنند . ژرنان برمون (Remond) خاطر نشان میکند که آتیلا به اسلوب رومی پرورش یافته است . برای آنکه در شهر راوین (Ravenne) پایتخت آن روزی روم غربی در گرو بود .

مارسل بریون (Marcel Brion) بتفصیل حکایت میکند که آتیلا هنوز کودکی بیش نبود که به ایتالیا گسیل شد و تمام دوره جوانی اولی خود را در آنجا گذرانده است و در دربار متمدن قیصران آخرین پرورش و آموزش و تکامل را یافته است .

دانیال روپس (Daniel-Rops) او را باین عبارات تعریف می کند: «مردی بسیار با فراست است که فراست او از لحاظ سیاسی بر جنبه نظامی او برتری داشت . اصول مردم داری را خوب میدانست و آنان را بر نفع خود اداره میکرد . برخی را طرفدار خود میساخت و برخی را ضعیف میکردانید و در این راه از عمل پر تأثیر تهدید و ارباب استفاده میکرد . چه شك نیست که اگر بر شقاوت و ستمگری دست می برد ، اگر از اندازه تجاوز نمی کرد - باین منظور بود که مقاومت احتمالی دانشمندان را متزلزل گرداند . این طریقه مخصوص او بود که زورش را بنمایاند بی آنکه آنرا بمصرف برساند . حتی میتوان گفت که از رحم و بخشایش نیز برکنار نبود . (همین طریقه را متهاجمان مغول و تاتار چنگیز خان و تیمور لنگ نیز بکار می بردند.)

شمایل آتیلا ابداً بجنگاوران قلدر و راهزن شباهت ندارد . او گوستن تی یری (Augustin Thiery) او را بصورت سرداری تعریف میکند که در تدبیر و هوش بیش از شمشیر استمداد نشان میداد . همیشه مذاکره و مصالحه را بر جنگ ترجیح می داد . مارسل

بریون در تأیید آن میگوید که جنگ برای آتیلا وسیله‌ای فرعی بود. هرچند بنظر عجیب نماید آتیلا جنگ را برای امکان صلح میکند. کوشش او بیشتر برای واداشتن حریف بمذاکره و مصالحه است تا برای کوبیدن و انهدام او.

اینک رأی دانیل روپس: «آتیلا روحانیان را احترامی بسزا میگذاشت. معهذاً بتواتر خرابیهائی بگردن متهاجمان گذاشته اند که مسئولیت آن بر آنها نیست. چنانکه چندی ویرانی شهر تولوز را به واندالها (Vandales) نسبت میدادند و امروزه بشیوت رسیده است که آن قوم را در خرابی شهر مذکور هیچ دستی نبوده است و مسئول واقعی آن ازدیاد آب رودخانه گارون (Garonne) بوده است.»

امیر تیمور گورکان نیز نظیر این احترام را در باره علمای دینی و سادات جسداً رعایت می کرد و یکی از دلایل ازدیاد سادات همین است. چه عده‌ای بیغمار از اهالی شهرهای مفتوح حتی از مردم غیرمسلمان برای حفظ جان و مال خود در جرگه سادات درمی آمدند و برای اثبات آن شجره‌هایی نیز برای خود جعل می کردند. عده سادات در عصر حاضر بنا بر حساب اهل تحقیق چندین برابر افرادی است که بعداً کثر می توانست واقعاً از نسل پیشمیر اسلام و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام باشد!

در مورد عصر آتیلا شایعاتی است که باید آنها را بنظر احتیاط نگریست. دستگاه کلیسا نیز برای اینکه از معرکه بیرون نماند نام مظلومان و شهدای دینی را باین وقایع آمیخته اند و از مظالم هونان در جاهائی نام برده اند که اصلاً هرگز پایشان بآن نواحی نرسیده بوده است از این جمله است شهرهای تریو (Trevés) و لانگر (Langres) و آراس (Arras). چون هر صنفی خود را مظلوم و قربانی هونان جلوه میداد دریغ بود که کلیسای ترسائی نیز خود را در آن سهم نکند.

در حقیقت این مرد مشهور بتوحش دارای تعلیماتی عالی است، به شش زبان تکلم میکند. بالاتراز این، بنا بر گفته رونه گروسه (Rene Grousset) وزیران و منشیان یونانی و رومی را مانند اونگیز (Onegese) و اورست (Oreste) بگرد خود جمع می کند. نه مردم بی سرو پا و بیچاره و عسکریان اجنبی و سربازان فراری دشمن را. این اورست که اول مشاور آتیلاست شخصی بی سروپا نیست بلکه مردی شایسته است و پدر آخرین امپراطور روم غربی است که رومولوس (Romulus) نام داشت.

بلای خداوند

برخلاف حقیقت نام آتیلا هیچ ارتباط با لفظی ندارد که ما آنرا «بلای خداوند» (Fléau de Dieu) تعبیر می کنیم. این کلمه آتیلا از لغت هونی آتا (Atta) ریشه می گیرد. آتا بمعنی شاه ورگیس و قاضی و فاروق و مخصوصاً پدراست (پدر دودمان و قوم) هم امروز در زبان ترکی که بیشتر از هر زبانی بازبان هونی قرابت دارد آتا بمعنی پدراست.

چنانکه مصطفی کمال پاشا سردار نامی ترکیه عثمانی در همین عصر حاضر پس از ایجاد ترکیه نوین عنوان «آتاترک» بر خود گرفت یعنی «پدر ترکان» و حتماً اگر این کلمه را بعبارت «بلای ترکان» ترجمه می کردند موجب تعجب و ناخوشنودی وی می گردید.

این وصف توهین آمیز نام آتیلا از قرون وسطای نصرانیت است که از روحانیت مذهبی آن مغلطه های تاریخی بسیار سرچشمه گرفته است. او گوشتن تیبری مینویسد که در اختیار قرون وسطائی آتیلا را فرستاده ای آسمانی تصویر می کردند که مأمور تنبیه و مجازات گناهان رومیان بود... این عقیده مذهبی بر واقعیت غالب آمد. شخصی واقعی از میان برخاست و جای خود را بر شبحی داد و افسانه «تازیانه خداوند» یا «بلای خداوند» بظهور آمد. ژورژرو می نویسد که «در باب آتیلا همان اتفاق افتاد که در باب نیرون (Neron) اتفاق افتاده بود.» وی در کتابی که منحصر به شرح احوال این امپراطور رومی کرده است به ثبوت میرساند که نیرون بنا بر زمان و شخصیت خود نمونه و افسانه بی دینی گردیده بود بکلیه معایب بی دینی آراسته شد. در حقیقت گناهان و جنایتهای او را بزرگتر گردانیده اند.

روحشیمان کجا بودند ؟

بطور کلی در قرون وسطی حدت تعصب مذهبی منجر باین شد که هر آنچه جز ترسائی بود صورت حقیقی خود را از دست داد و باشکال دیگر وانمود شد : بتشکل باشکال المختلفه حتی الکلکوالخفزیر. در این باره تعمق لازم است .

وقتی که هجوم آتیلا را به کشور گول در اواسط قرن پنجم میلادی ملاحظه میکنیم به برخی وقایع غیر مترقبه مصادف میشویم : از همان وهله نخستین این تجاوز چندان وحشتناک بنظر نمی رسد. اگر سر کرده هونان باین آسانی و بآن ژرفی در آن آب و خاک نفوذ یافته است باین دلیل است که غالباً با رغبت و محبوبیت از وی استقبال شده است . مارسل بریون سخن تابدانجا میکشاند که نام همکاری و توافق اخلاقی بآن میدهد.

همچنین دشمنان آتیلا را نیز نماینده همراگان و گل سرسبد تمدن رومی شناختن دور از اغراق نیست !

مثلاً این ژنرال آئسیوس (Aëtius) که از مخالفان سرسخت اوست کیست ؟ در این مورد چهار روایت است که با اندکی اختلاف در بیان جزئیات لاجرم در اساس به نتیجه ای واحد منجر میشوند :

۱- بنا بر گفته ژنرال برمون (Brémont) آئسیوس نیز در دربار هونان در گرو بود و در همانجا پرورش یافته بود. همچنانکه آتیلا در دربار رومیه.

۲- بمقیده مارسل بریون (Marcel Brion) آئسیوس از نژاد گرمانیان پانونیا (Pannonia) است و پانونیا یکی از نواحی اروپای باستان بود واقع مابین دانوب (حد شمالی) و ایلیریا (Illeria) (حد جنوبی) که ناحیه ایست کوهستانی در امتداد دریای

آدریاتیک و این سرزمین همان مجارستان امروزی است که پیش از این هونگاریا (Hungaria) نام داشت .

۳- دایرةالمعارف لاروس او را از نژاد هونان می پندارد.

۴- فردیناند لوت (Ferdinand Lot) گوید : داین شخص (یعنی آئسیوس) که غالباً بعنوان « آخرین رجل رومی » خوانده میشود ، بنظر ، از سنی لیکون واندال (Vandale Stilichon) رومی مآب تر نبود ، برای آنکه سنی لیکون که از اصل واندال بود و سردار هونوریوس (Honorius) قیصر روم . سیاستمداری بود فعال و با فراست و میخواست سروصورتی بدولت رومیه بدهد که در آن عصر رو بانحطاط و زوال میرفت ، اگرچه کوشش او نتیجه ای نداد و رومیه را از زوال نرسانید ولی ایتالیا را از هجوم همجان و وحشیان مصون داشت. ولی زوال رومیه علاج پذیر نبود برای آنکه دورانش پایان رسیده بود چنانکه سعدی می گوید :

د پیر مردی ز درد می نالید پیر زن صندلش همی مالید
چون مخیبط شد اعتدال مزاج نه عزیمت اثر کند نه علاج

خلاصه کلام اینست که از این دونفر یعنی آتیلا و آئسیوس شاید وحشی تر آن یکی نباشد که بیشتر مورد اتهام واقع شده است. لامحاله از روی انصاف میتوان فتوی داد که در میان این دو مبارز تفاوتی فاحش وجود ندارد. عجیبتر این است که عناصر سپاه هر دو دشمن باهم شباهت کلی دارند : سپاه آتیلا مرکب بود از هونان و گرمانیان (Germans) از قبیل گپیدان (Gepides) و اوستروگوتها (Ostrogoths) یعنی گوتهای شرقی و سپاه آئسیوس تشکیل یافته بود از گرمانیان دیگر مانند آلینها (Alains) و بورگوندان (Burgondes) و مخصوصاً بسیاری از ویزیگوتها (Wisigoths) یعنی گوتهای غربی که فردیناندلوت ایشان را « برادران اوستروگوتها » می نامد. و این ویزیگوتها در زیر فرمان پادشاهی بنام تئودوریک (Theodoric) بودند و این نام هیچ شباهتی و قرابتی با نامهای لطینی ندارد .

از ملاحظه این عناصر مختلف دو سپاه متخاصم بنا بر فهرستی که فردیناند لوت در کتاب « تاریخ مملکت گول » آورده است چنین بنظر می آید که این جنگ در حکم زد و خوردی است ما بین دو گروه همج ووحشی .

تردید نیست که در سرزمین گرمانیا یعنی آلمان ، آتیلا نامی زشت از خود بیادگار نگذاشته است . در دایرةالمعارف لاروس مسطور است که تا این زمانهای اخیر اشعار و ادبیات آلمانی از مدح و بیان اوصاف آتیلا موشح و مشحون است .

تسمیه به نام آتیلا نیز در میان آلمانیان ، بصورت آتیل (Eitel) همواره سخت متداول و معمول بوده است . چنانکه در آغاز همین قرن ، یکی از شاهزادگان خاندان هوهن سولرن (Hohenzollern) پسر ویلهلم ثانی قیصر آلمان بهمین اسم مسمی شده بود. حتی

در بعضی از شهرهای آلمان خیابانهائی نیز بنام آتیلا وجود دارد و من بنده نگارنده این سطور خود در برلین خیابانی بنام آتیلا شتراسه (Attilastrasse) دیده‌ام که در قسمت جنوبی شهر واقع است که اکنون در تصرف نظامی آمریکاست.

این نکته را نیز باید در نظر گرفت که در زمانی که این اتفاقات می‌افتاد. صدسال بلکه دویست سال بود که ملت رومیه و ملل رومی مآب که برنگ رومی درآمده بودند، کما بیش در میان عناصری کاملاً نوین غرق و مستحیل شده بودند. و این وقایع که مورد بحث ماست منازعه‌هایی است ما بین بیگانگان غیر رومی بر سر توارث امپراطوری رومیه کبری.

نا تمام

ابوالقاسم حالت

شمع

جاری است بی تو اشک ز چشم ترم چو شمع
 با گریه می‌رود رمق از پیکرم چو شمع
 بنگر که بی وجود تو ای آفتاب روی
 آید چها ز سوز جگر بر سرم چو شمع
 شب تا سحر در آتش عشق تو سوختم
 چندان که آب گشت تن لاغرم چو شمع
 محروم از نشاط چنان کز بساط عیش
 اشک روان و سوز درون می‌برم چو شمع
 پروانه وار سوخت مرا دلبر و نریخت
 اشکی ز روی رحم بخاکسترم چو شمع
 در زندگی مرا نبود خواب و راحتی
 گسترده بعد مرگ شود بسترم چو شمع
 در روی غیر نور همی افکنم ولی
 در پای خویش سایه همی گسترم چو شمع
 سوزم ز خود نمائی بیجا که خواستم
 روشن شود بچشم کسان گوهرم چو شمع
 بر جاه خویش غره چه باشم؟ چو آگه
 کافتد بیک نسیم کلاه از سرم چو شمع
 حالت، کنون که سوز و گداز است قسمت
 چندین بروی خویش چرا آورم چو شمع